



چالش جدید در اروپای شرقی: سرمایه گذاری و بازسازی

یک اقتصاد رقابتی است که فرصتها برای اشتغال پایدار ایجاد می‌گردد.

در حالیکه اکثر کشورهای اروپای شرقی از آغاز برنامه‌های اصلاحات اقتصادی خود به تثبیت اقتصاد کلان و نیز آزادسازی قیمت‌ها مبادرت ورزیده‌اند - و با حمایت سازمانهای بین‌المللی، موفقیت‌های نسبی نیز در این زمینه داشته‌اند - با اینحال بنظر می‌رسد که نارسایی در سیاستهای ساختاری بصورت عمده‌ترین تنگنا برای پیشرفت روند بازسازی و رشد اقتصادی این کشورها درآمده باشد. تاخیر بیشتر در طراحی و اجرای چنین سیاستهایی، دستاوردهای محدودی که در زمینه اقتصاد کلان داشته‌اند را نیز به مخاطره می‌اندازد. علاوه

همانطور که می‌دانیم احیاء پتانسیل رشد یک اقتصاد، به تصمیمات قطعی در زمینه سرمایه گذاری نیاز دارد. اینکه منابع کشورهای اروپای شرقی کی و چگونه مجدداً بصورت کارآمد مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند، عمدتاً به ایجاد شرایطی که منجر به سرمایه‌گذاریهای داخلی و خارجی گردد، بستگی دارد. از این رو برای تشویق سرمایه‌گذاران داخلی و نیز جذب سرمایه‌های خصوصی خارجی که جهت فراهم ساختن تجهیزات سرمایه‌ای و نیز مهارت‌های انسانی شدیداً مورد نیاز است، ترکیبی متوازن و یکپارچه از سیاستهای کلان اقتصادی و سیاستهای ساختاری آینده‌نگر ضروری می‌باشد. چرا که تنها در

در حالیکه اکثر کشورهای اروپای شرقی از آغاز برنامه‌های اصلاحات اقتصادی خود به تشبیت اقتصاد کلان و نیز آزادسازی قیمت‌ها مبادرت ورزیده‌اند، با اینحال بنظر می‌رسد که نارسایی در سیاست‌های ساختاری بصورت عمده‌ترین تنگنا برای پیشرفت روند بازسازی و رشد اقتصادی این کشورها درآمده باشد.

براینها، عدم تمایل جامعه به پذیرش سیاست‌های ریاضت طلبانه در برخی از این کشورها، ظاهراً نشانگر میزان توجهی است که دولت‌های مزبور به برنامه‌های ثبات اقتصادی مبذول نموده‌اند.

البته باید پذیرفت که انتقال و دگرگونی یک نظام اقتصادی، وظیفه بزرگی است. خصوصی کردن فعالیتهای اقتصادی، چالشی است که صرفاً برعهده خود این کشورها می‌باشد؛ مضافاً اینکه ایجاد یک چارچوب حقوقی به زمان زیادی نیاز داشته و تاسیس نهادهای جدید نیز یکسویه کامل نمی‌گردد. با اینحال در تعیین نقش دولت در خصوص برنامه‌های تشبیت اقتصادی و نیز طراحی سیاست‌های مشوق مکانیسم بازار - حیطة ای که هنوز بقدر کفایت توسعه نیافته است - بی میلیها و مشکلاتی به چشم می‌خورد.

تولید، اشتغال و سرمایه‌گذاری

در سال ۱۹۹۱، کاهش رشد اقتصادی در تمامی این کشورها همچنان تداوم داشت. بطوریکه میزان تولید در ۵ کشور اروپای شرقی و مرکزی* بطور متوسط شاهد ۱۰ درصد کاهش بود که دامنه آن از ۲۰ درصد کاهش در بلغارستان تا ۷ درصد کاهش در مجارستان نوسان داشت. نرخهای بیکاری نیز در سراسر سال به سرعت افزایش یافتند، بطوریکه در لهستان به ۱۲ درصد در مجارستان و چک و اسلواک به حدود ۸ درصد و در رومانی به ۶ درصد بالغ گردیدند^۱.

انتظار می‌رفت که سرمایه‌گذاری ثابت خالص نیز در چک و اسلواک در سال ۱۹۹۱ نسبت به سال ۱۹۹۰، تا ۴۰ درصد کاهش یابد و در مجارستان این کاهش در سرمایه‌گذاری ناخالص تا ۱۵ درصد

* کشورهای مزبور عبارتند از: مجارستان، لهستان، بلغارستان، رومانی و جمهوری فدراتیو چک و اسلواک

1) OECD, *Economic Outlook*, No. 50, Dec. 1991.

پیش‌بینی شده بود.

با اینحال بسیار غیرواقع‌بینانه خواهد بود اگر تصور شود که کشورهای اروپای شرقی و مرکزی در سال جاری (۱۹۹۱) در اوج رکود قرار داشته‌اند. عوامل خارجی نیز موجب تشدید مشکلات داخلی این کشورها شده است. عدم اطمینان‌ها و مشکلات داخلی توسط عوامل بیرونی تشدید گردیده‌اند. بعنوان مثال بهبود اقتصاد جهانی به تعویق افتاده و قبل از اینکه جمهوریهای سابق اتحاد شوروی مجدداً بصورت شرکای تجاری پایدار این کشورها درآیند، این وضعیت همچنان ادامه خواهد داشت.

نیازنندیهای عظیم بازسازی

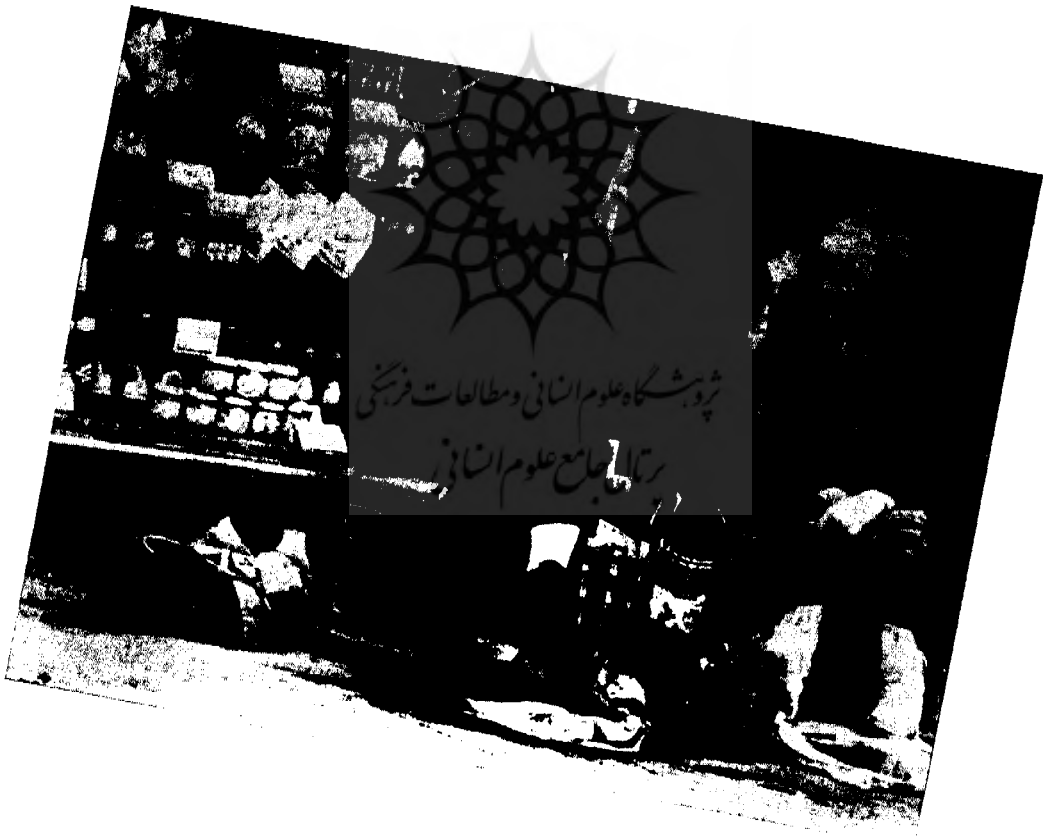
حجم بازسازی در این کشورها بسیار وسیع است. بطوریکه بخش غیرکارآمد در کشورهای مزبور - عموماً بخش دولتی - حدود ۹۰ درصد منابع را در اختیار دارد. از این رو چهار محور عمده از تعدیلات ساختاری در اکثر کشورهای اروپای شرقی را می‌توان تعیین نمود:

- ۱ - بخش صنعت باید بطور بنیادی بازسازی و نوسازی گردد، بویژه از جنبه کاهش مصرف زیاد مواد و انرژی؛ در برخی از موارد، تبدیل تولیدات نظامی نسبت به هر نوع تغییری ارجحیت دارد.
- ۲ - انتظار می‌رود که سهم خدمات نسبت به کل اشتغال و تولید افزایش یافته، در حالیکه سهم کشاورزی کاهش یابد.

تاکنون شرکتهای مستقر در کشورهای مزبور، ضمن خودداری از سرمایه‌گذاری، اقدام به فروش بخشی از دارائیهای خود کرده و در عوض کاهش نیروی کار، بدهیشان انباشته شده است. کاستن از ساعاتی کار و اخراجهای موقت نیز نسبت به کاهشهای اساسی در نیروی کار اولویت پیدا کرده است. از آنجائیکه این تدابیر هر کدام محدودیتی دارند، انتظار می‌رود که نرخ بیکاری در کشورهای فوق افزایش بیشتری یابد، مهم‌تر از همه اینکه حفظ ساختارهای موجود، به ایجاد شرکتهای خصوصی رقابتی و سودآور کمکی نمی‌کند.

در مورد کشورهای فوق، اطلاعات مزبور شامل صنایع کوچک خصوصی نمی‌شود و از آنجائیکه این بخش در تمامی کشورها بخش بسیار پویایی است، تکیه بر اطلاعات رسمی ممکن است موجب اغراق گویی از وضعیت وخیم جاری گردد.

برآوردهای مقدماتی برای لهستان حاکی از این است که بخش خصوصی حدود ۷۰ درصد تجارت داخلی و ۴۴ درصد بخش ساختمان را در اختیار دارد و احتمالاً حدود ۲۰ درصد از تولیدات صنعتی نیز متعلق به این بخش می‌باشد. با توجه به اینکه فرآیند خصوصی کردن در بسیاری از کشورها در مرحله آغازین می‌باشد، لااقل چشم‌انداز اوضاع اقتصادی این کشورها مطلوب‌تر بنظر می‌آید.



۳- مبادلات کالایی سازمان یافته که سابقاً در چارچوب کومکون صورت می گرفته، باید در جهت تجارت کالا و خدمات با بقیه کشورهای جهان اصلاح گردد.

۴- خسارتهای زیست محیطی و مسئولیتهای ناشی از آن باید مورد ارزیابی قرار گرفته و برای آن ها راه حلی یافت شود. در فلسفه کلی برنامه های تثبیت اقتصادی در کشورهای اروپای مرکزی و شرقی، کاهش شدید تورم، متعادل ساختن

دلخواه را بدنبال دارد. احتمالاً رهیافتهای متعددی پی گیری خواهد شد که طبعاً پیامد آن، کُندی بیشتر فرآیند انتقال خواهد بود.

حتی در صورت فراهم شدن شرایط بسیار مطلوب برای خصوصی کردن، بخش عمده ای از اقتصاد برای مدت زمان نسبتاً طولانی همچنان تحت مالکیت دولت باقی خواهد ماند. در محیطی که مدیران شرکتهای دولتی نمی دانند چگونه در یک اقتصاد بازار فعالیت کنند و دولت نیز بعنوان

در سال ۱۹۹۱، کاهش رشد اقتصادی در تمامی این کشورها همچنان تداوم داشت. بطوریکه میزان تولید در ۵ کشور اروپای شرقی و مرکزی بطور متوسط شاهد ۱۰ درصد کاهش بود.

بودجه دولت و نرخهای ارز واقعی و رقابتی بعنوان تأمین کننده رشد آینده - همراه با سرمایه گذاری و توسعه صادرات به مثابه محرکهای عمده - تصریح شده اند. ضمن اینکه انتقال از برنامه ریزی مرکزی به اقتصاد بازار در این کشورها مسبق به هیچ سابقه ای نبوده و موضوعات مورد نظر پیچیده تر از این موضوعات در اقتصادهای توسعه یافته می باشد.

خصوصی کردن - بعنوان محور اصلی انتقال سیستم - مشکلات مفهومی، اداری و سیاسی متعددی را پیش روی دارد. هنوز کاملاً آشکار نشده که کدامیک از استراتژیهای مختلف، کارآترین نتیجه

یک مالک هنوز اهداف شرکتهای خود را تعیین نکرده و مشوقهایی برای مدیرانی که نقش فعالتری را عهده دار گردیده اند وجود ندارد، ظاهراً حفظ وضع موجود و نیز ترتیب دادن کارها علیرغم آشفتگی اوضاع* بصورت رفتار عقلایی مدیران درآمده است و چنانچه فرآیند خصوصی کردن در آینده موجب گردد که آنها سیمتشان را از دست بدهند، ابتکارااتشان مورد تشویق قرار نمی گیرد.

سیستم انتقال ناقص - وجود بازارهای مالی توسعه نیافته و یا کمتر توسعه یافته،

* Muddling through

هنگام بیش از هر زمان دیگری مورد نیاز است، نمی باشد؟

نقش دولت

بحث در خصوص نقش دولت جهت کمک به ایجاد شرایطی برای آغاز یک چرخه سالم رشد، یک موضوع ایدئولوژیک به شمار نمی رود، لکن آنچه که در این ارتباط باید مورد توجه قرار گیرد، به نواقص بازار و اهداف کلی رفاه اقتصادی یک کشور مربوط می شود. سقوط از یک افراط — اقتصاد دستوری — به تفریط دیگر که حداقل دخالت دولت می باشد، نه از نظر اقتصادی عقلایی است و نه یک گرایش پایدار^۱ محسوب می شود. تجربیات نشان می دهد که در یک وضعیت رکود گونه، فشارهای سیاسی برای انجام «یک اقدام» افزایش یافته و سیاستگذاران بیش از گذشته نسبت به تقاضاهای گروههای ویژه ذینفوذ از خود تمایل نشان می دهند. مداخلات از این نوع خصوصاً از این نظر که شرکتهای دولتی متضرر بعداً به شرکتهای خصوصی تبدیل خواهند شد — صرف نظر از اینکه جدیداً تاسیس شوند و یا نتیجه فرآیند خصوصی کردن باشند — می تواند وسوسه کننده باشد و از این رو کنترل مستقیم دولت بر مدیریت به سادگی تبدیل به یک مسئولیت ویژه

عملکرد نارضایتمندانه بازار نیروی کار بویژه از نقطه نظر تعیین و تفاوت حقوقها، تداوم بازارهای انحصاری و انحصار خریدار^۲، مالکیت دولتی، عدم اطمینانهای ناشی از بازگرداندن (مالکیتها) — ضمن استمرار ساختارها و عدم انعطاف پذیریهایی نامناسب برای علائم بازار، موجب می گردند که این علائم بطور مؤثر دریافت نشده و واکنش لازم نیز نسبت به آنها ابراز نشود.

بعد منطقه ای مشکلات ناشی از تعدیلات بخشی نیز پیچیدگی دیگری بدنبال آورده و تلاشهای بعمل آمده در جهت تعدیلات داخلی به سبب سقوط کامل سیستم تجارت خارجی دچار ناکامی شده است.

در چنین بازار ناقصی، کافی است که تلاشها تنها بر ثبات اقتصادی و نیز ایجاد بازارهای آزاد و سپس مشاهده عملکرد نیروهای بازار متمرکز گردد که این مقدمتاً احیای پتانسیل رشد اقتصاد کشور را بدنبال خواهد داشت. حال باید پرسید که آیا اثر مثبت بخش خصوصی در حال شکل گیری به منظور جبران کاهش فعالیت شرکتهای سابقاً دولتی قوی و به حد کافی سریع می باشد؟ آیا نیازی به تنظیم و تحلیل وضعیت برای یافتن راه حل های جدید و مهمتر از همه غفلت نورزیدن از سیاستهای اقتصادی که در این

* Mono psonistic Markets

** Sustainable attitude

با توجه به اینکه فرآیند خصوصی کردن در بسیاری از کشورها در مرحله آغازین میباشد، دورنمای اقتصادی کشور لهستان مطلوب تر بنظر می آید.

ساختاری قادر خواهند بود اقتصاد را در جهت حذف بیکاری توانا سازند.

ایده های مشابهی را می توان در سیاستهای صنعتی کشورهای عضو OECD معین نمود. سیاستهای مطلوب این کشورها، گسترده کردن حیطه فعالیت و افزایش اثربخشی بازارها است، ضمن تأکید بر اینکه مسئولیت اولیه برای توسعه صنعتی متوجه شرکتهای میباشد. به عبارت دیگر هدف سیاستهای صنعتی در کشورهای فوق این است که «صنایع را کمک کنید تا به خودشان کمک کنند»¹.

در این چارچوب، سیاستهای گوناگونی پی گیری شده است. بطور مثال ابزارهای مالی جهت توسعه سرمایه گذارهای صنعتی مورد استفاده قرار گرفته اند.

همچنین سرمایه گذاری در زیرساختهای عمومی موجب افزایش بهره وری بخش خصوصی گردیده است. آموزش و آموزش مجدد نقش محوری را در سیاستهای مربوط به نیروی کار دارد. در سیاستهایی که مستقیماً در ارتباط با

خواهد شد. سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است که چگونه می توان حیطه سیاستهای دولت را در محدوده اقتصاد کلان تعیین نمود؟ و یا اینکه برای تحرک یک ساختار صنعتی بی رمق و نیز توسعه صنایعی که هنوز بوجد نیامده اند و آموزش مهارتهایی که در کشور موجود نیست و نهایتاً ایجاد یک محیط اجتماعی مساعد برای کارآفرینی، ابتکار و ریسک پذیری چه باید کرد؟

بدنبال تجربیات کشورهای صنعتی در دهه ۱۹۸۰، سیاستهای ساختاری بعنوان اقداماتی که موجب افزایش ظرفیت تولیدی و نیز بالا بردن میزان انعطاف پذیری نظام اقتصادی می گردند، تعریف شدند. این سیاستها قادرند، تولید بالقوه را از طریق بهبود در تخصیص منابع، بالا بردن میزان کارایی اداری، توسعه تغییرات تکنولوژیک، بهبود کیفیت عوامل تولید و برطرف کردن انعطاف ناپذیریها در بازارهای مالی و انحرافات مالیاتی، افزایش دهند. همچنین از طریق انعطاف پذیر ساختن قیمت های کلیدی و بویژه دستمزدها، سیاستهای

1) OECD; *Industrial Policies in OECD Countries*, Annual Review 1991, p.18.

دانش فنی موردنیاز برای انتقال سیستم اقتصادی این کشورها هستند، تکیه شود.

سرمایه گذاری مستقیم خارجی

با توجه به فرآیند خصوصی کردن، سرمایه گذاری مستقیم خارجی می تواند به تأمین مالی و نیز تصمیمات مؤثر مدیریتی کمک نماید. عرضه داراییهای دولتی به مردم نه تنها سرمایه موردنیاز برای سرمایه گذاری را فراهم نمی کند بلکه قادر به تأمین سرمایه لازم جهت بازسازی طی چند سال آینده نیز نخواهد بود.

اینگونه خصوصی کردن به راحتی منجر به مالکیت های بسیار کوچک* گردیده که ضمن جلوگیری از کنترل مؤثر شرکتهای پیامدهای منفی نیز بر تصمیمات سرمایه گذاری بدنبال دارد. سرمایه گذاری مستقیم خارجی ضمن کارآمد بودن شاید بهترین راه غلبه سریع بر فقدان تجربه اقتصاد بازار در کشورهای اروپای شرقی باشد. مهمترین مزیت سرمایه گذاری مستقیم خارجی، گردآوردن ظرفیتهای موجود برای سازمان دادن تولید در مقیاس وسیع و بازاریابی بین المللی است. این سرمایه گذاریها می توانند آموزش را در کلیه سطوح اعمال نمایند، بطوریکه تخصیص کارآمد عوامل تولید در قالب شرکتهای تجدید سازمان تسهیلات تولیدی و سیستمهای

بخشهای صنعتی طراحی می شوند، قبل از هر چیز بهبود زیرساختهایی که شرکتهادر آن فعالیت می کنند و نیز کاهش انحرافات بازار مدنظر میباشد و حمایت مستقیم هدف این سیاستها نیست. با اینحال حمایت از برخی صنایع به دلایل اجتماعی و یا به منظور کمک به تجدید ساختار آنها همچنان ادامه دارد همچنین حذف مقررات (Deregulation) و سیاستهای رقابتی به تمرکز، وضوح و سهولت سیاستهای دولت کمک می کند. از سوی دیگر آزادسازی تجاری و تجدید ساختار تعرفه ها ضمن ایجاد یک محیط رقابتی و دسترسی به بازار کشورهای صنعتی، موجب رشد صادرات می گردد. نیازهای کشورهای اروپای شرقی و مرکزی برای بازسازی، خارج از توان این کشورها است چه از نظر سرمایه فیزیکی و چه از نظر سرمایه انسانی. البته تجهیز پس اندازهای داخلی نیز نباید فراموش گردد، لکن برآورد نیازهای اروپای شرقی بدون بحث در مورد واقع بینانه بودن جزئیات آنها نشان می دهد تصور اینکه اقتصادهای در حال گذار به تنهایی قادر به ایجاد جریانهای سرمایه مورد لزوم هستند، پندار بسیار غیرواقعی بینانه ای خواهد بود. در فرآیند خصوصی کردن سرمایه گذاری و بازسازی باید بر مشارکت سرمایه گذاران خارجی که نهایتاً تأمین کنندگان اصلی تکنولوژی و

* Atomized ownership



پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات شرقی
۱۳۸۳
جامع علوم انسانی

در این کشورها بخش صنعت باید بطور بنیادی بازسازی و نوسازی گردد، بویژه از جنبه کاهش مصرف زیاد مواد وانرژی. در برخی موارد تبدیل تولیدات نظامی نسبت به هر نوع تغییر دیگری ارجحیت دارد.

چه اقداماتی در کشور میزبان باید صورت گیرد تا این سرمایه گذارها متحقق گردد. فرضیه های گوناگون بر عوامل مختلف اقتصاد کلان و خرد تأکید دارند. اگرچه ثبات سیاسی، سیاست مالیاتی و مقررات دولتی برخی اوقات در این فرضیه ها جای می گیرند و عواملی هستند که همچنان مورد توجه خاص قرار دارند. حال با لحاظ کردن این عوامل در تغییرات منحصر بفرد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در اروپای شرقی، بنظر می رسد که شرایط برای جذب سرمایه گذاران خارجی عیناً مشابه همان شرایطی است که موجب تشویق سرمایه گذاری داخلی و رشد سریع بخش خصوصی در این کشورها می گردد.

سرمایه گذاری مستقیم خارجی به سادگی می تواند منشاء مباحثات عمده سیاسی در خصوص موضوعاتی نظیر حاکمیت ملی و استقلال اقتصادی گردد و در این مورد مثالهای زیادی هم در کشورهای در حال توسعه و هم در کشورهای توسعه یافته وجود دارد. اگرچه هنوز مقدار پروژه ها و جریانات سرمایه (بداخل) خیلی اندک است، با این حال سرمایه گذاری

تحويل و نیز ایجاد یک صنعت پیمانکاری فرعی در سطح محلی، از جمله پیامدهای مثبتی است که سرمایه گذارهای مستقیم خارجی بدنبال دارند. همچنین طراحی تولید بهبود یافته، کنترل کیفیت تقویت شده و کانالهای بازاریابی و دانش به آسانی در دسترس خواهد بود.

اثر بازسازی تنها در شرکتهایی که هدف سرمایه گذارهای مستقیم خارجی و بویژه در فرآیند خصوصی کردن هستند، احساس نمی شوند. در یک محیط رقابتی صلاحیتهای تشکیلاتی در کل اقتصاد گسترش می یابد. بطور مثال سایر شرکتهای چنانچه خواهان بقا هستند، تحریک می شوند - یا از طریق جابجایی نیروی کار - که هر چه سریعتر خود را با شرایط جدید تطبیق دهند.

سیاستهای مربوط به جذب سرمایه گذاری مستقیم خارجی

بهترین راه برای جذب سرمایه گذاری مستقیم خارجی چیست؟ چیزی مانند یک تئوری مشخص در مورد سرمایه گذارهای مستقیم خارجی وجود ندارد که نشان دهد

خصوصی کردن در کشورهای اروپای شرقی - بعنوان محور اصلی
انتقال سیستم - مشکلات مفهومی، اداری و سیاسی متعددی را پیش
روی دارد.

که شرکتهای فعال در یک کشور عضو که توسط ملیتهای کشور عضو دیگری کنترل می‌شوند، برخورد با آنها نباید در مقایسه با شرکتهای داخلی که در وضعیت مشابهی هستند، نامطلوب‌تر باشد.

— دستورالعمل برای شرکتهای چندملیتی توصیه‌هایی است که مشترکاً توسط دولت‌های عضو OECD خطاب به شرکتهای چندملیتی که در کشورهای آنها فعالیت می‌کنند معین شده است. هدف از تعیین استانداردهای داوطلبانه رفتاری و کرداری، راهنمایی شرکتهای چندملیتی و اطمینان یافتن از این نکته است که عملیات این شرکتهای با سیاستهای کشورهای میزبان که شرکتهای مزبور در آن جافعالیت می‌کنند هماهنگی داشته باشد.

— مشوقهای سرمایه‌گذاری بین‌المللی و ابزارهای عدم تشویقی از کشورهای عضو

مستقیم خارجی موجب شروع مباحثاتی در کشورهای اروپای شرقی شده و اینطور گفته می‌شود که برخی از پروژه‌های سرمایه‌گذاری اخیر برای خارجیان مطلوب‌تر بوده است.

با توجه به اهمیتی که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کمک به رشد و توسعه اقتصادی کشورهای عضو OECD طی سالهای متمادی داشته، تحولاتی در تسهیل ارتباط میان کشورهای میزبان و شرکتهای چندملیتی صورت گرفته است.

در اجلاس وزراء کشورهای عضو OECD در ژوئن ۱۹۷۶، اعلامیه‌ای در خصوص «سرمایه‌گذاری بین‌المللی و شرکتهای چندملیتی» به تصویب رسید. از آن هنگام به بعد فعالیت‌ها در این چارچوب ادامه داشته است، نظیر: — سند برخورد ملی^۱ مستلزم این است

حتی در صورت فراهم شدن شرایط بسیار مطلوب برای خصوصی کردن، بخش عمده‌ای از اقتصاد برای مدت زمان نسبتاً طولانی همچنان تحت مالکیت دولت باقی خواهد ماند.

1) National Treatment Instrument

نیازهای کشورهای اروپای شرقی و مرکزی برای بازسازی خارج از توان این کشورها است چه از نظر سرمایه فیزیکی و چه از نظر سرمایه انسانی.

به معنای آزادسازی تجارت بین المللی کالا و خدمات و آزادی جابجایی سرمایه است. این قانون یک سند حقوقی است که طبق آن کشورهای عضو نسبت به حفظ میزان آزادی موجود برای جابجایی بین المللی سرمایه و پی گیری آزادسازی بیشتر در این زمینه تعهد کرده اند.

می خواهد که همکاری خود را در این زمینه تقویت کرده و به منافع سایر کشورهای عضو احترام گذاشته و تا حد امکان این اقدامات را با وضوح بیشتری انجام دهند. شرایط مرتبط با سرمایه گذاری اولیه خارجی و تاسیس آن در یک کشور، موضوع سند دیگری در OECD است تحت عنوان، قانون آزادسازی جابجایی سرمایه، که



به نقل از

INTER ECONOMICS, vol. 27, No. 1, Jan./Feb. 1992, pp. 16-19.